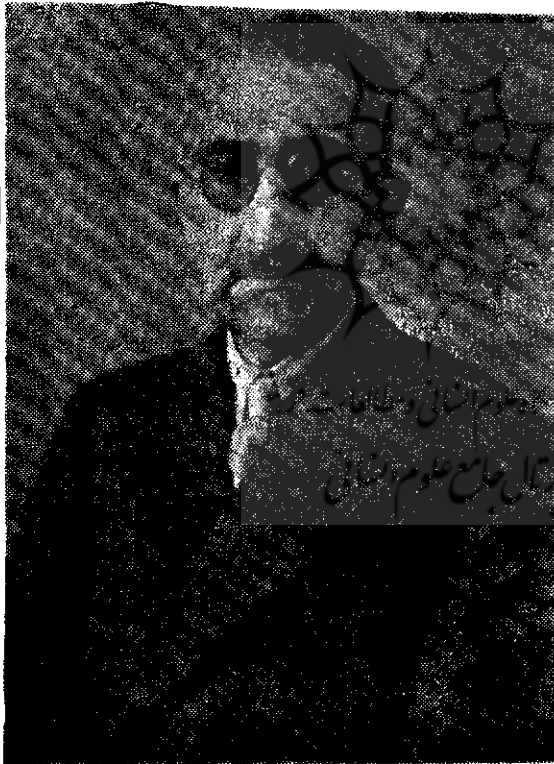


حسام‌الدین دولت‌آبادی

ضایعه بزرگ علمی

## مرگ الفت در اصفهان



کو کب درخشانی که بسال  
۱۳۰۰ هجری قمری در  
خاندان مرحوم شیخ محمد تقی  
مشهور بآقا نجفی روحانی  
معروف اصفهان طالع گشت  
و بنام نامی جد بزرگوارش  
حاج شیخ محمد باقر نامیده  
شد و نامدار گردید . روز ۱۴  
مرداد ماه ۱۳۴۳ هجری  
شمسی برابر ۲۶ ربیع‌الثانی  
۱۳۸۳ قمری در اصفهان افول  
کرد و حقیقاً این حادثه را باید  
ضایعه بزرگ علمی و ادبی  
برای کشور مخصوصاً شهر  
اصفهان دانست .

شادروان حاج شیخ محمد باقر نجفی که الفت نام فامیلی و تخلص شعری او

بود از اوان کودکی روحی بزرگ و طبعی بلند داشت و با اینکه در رشته فقه و اصول تحصیلات عالی نمود و مدتها در نجف اشرف از محضر مراجع روحانی کسب دانش و تحصیل علوم دینی کرده بود بر خلاف پدر و خاندانش هیچگاه گرد مسجد و منبر نگشت همان هنگام تحصیل علوم نقلی در نجف بیشتر اوقاتش بکسب معارف عقلی یعنی حکمت و عرفان و معالم ادبی صرف گردید. و در این راه بآن پایه رفیع از دانش رسید که او را حکیمی عارف و ادیبی جامع شناختند. زبان فرانسه را هم بخوبی میدانست و از آن استفاده علمی میکرد. در شاعری نیز مقامی از جمند یافت و صاحب نظر شد، از انواع شعر بقطعه و غزل رغبت طبع داشت مخصوصاً غزل‌های او بسیار گیرا و شیوا میباشد که تأثرات درونی و احساسات پاک شاعرانه‌اش را بخوبی نشان میدهد و برای نمونه آثارش يك غزل از آنروان شاد را زیب این یادداشت میسازم.

شهر دانش پرور اصفهان در مرگ آن دانشمند بزرگ گریست و در رثاء او شعرای آنجا و دانشمندان قطعه‌ها و ماده تاریخها سروده‌اند که تمامی اکنون در دست نگارنده نیست ولی قطعه ساخته و پرداخته استاد جلال‌الدین همائی را که خود از مفاخر ایران است با قطعه ماده تاریخ که خود این جانب بیاس چهل سال علاقه و خلوص که بآن دانشمند فقید داشتم سروده‌ام ذیل این صفحه مینویسم و بخاندان ارجمند او مخصوصاً آقای بهاء‌الدین الفت فرزند پرومندش و پروان پاک آن علامه فقید هدیه مینمایم.

امیدوارم که اصفهان ما که قرن‌ها کانون علم و ادب بوده است همواره از این

مزیت و افتخار بهره‌مند باشد.

تهران شهریورماه ۱۳۴۳

ماهنامه وحید این ضایعه بزرگ علم و عرفان و ادب را  
بجهان دانش و فرهنگ تسلیت گفته بقای خاندان آن فیلسوف فقید  
را از خدا خواهانست.

## غزل شادروان الفت

این صبح و شامها که بدور زمان گذشت  
بازیچه حیات ز گهواره تا بگور  
مستی از این پیاله بجز درد سر نداشت  
دردا که آخرم سفر هولناک عمر  
لب تر نکردم از می جان پرور نشاط  
بر من گذشت آنچه زطوفان برقی و باد  
آنطایم که سبزه و گل زین چمن ندید  
هفتاد سال در طلب رنج بی حساب  
بخت بدم براه سداد و صلاح خویش  
تنها نبود غربت من دوری از وطن  
این کشتی شکسته ز دریای حادثات  
«الفت» بصر کوش که شکر و شکایت

بر من نه آنگذشت که بردیگران گذشت  
بر من بجز خدای نداند چه سان گذشت  
خوش وقت آنحریف که هشیار از آنگذشت  
یکباره بی نصیب در این خاکدان گذشت  
تا دورجام و گردش رطل گران گذشت  
بر مرغ پر شکسته بی آشیان گذشت  
هم درخزان بزاز و هم اندرخزان گذشت  
سودی نداشت بر من و یکسر زیان گذشت  
در خواب ماند تا که از او کاروان گذشت  
بس ماه و سالهاش که در خانمان گذشت  
منت خدایراست که بی بادبان گذشت  
بید حاصل است گرچه زدل بر زبان گذشت

### قطعه ماده تاریخ - اثر حسام الدین دولت آبادی

تنرها کردوزی ملک جان رفت  
سوی جنت ازین خاکدان رفت  
مرجع عام خرد و کلان رفت  
ایدریغا که از اصفهان رفت  
کز کف ما چنین رایگان رفت  
آنفلک قدر عرش آشیان رفت  
الفت بی عدیل از جهان رفت ۱۳۸۴

الفت بی عدیل از جهان رفت  
عالمی کامل و پاک طینت  
ملجاء خاص پیر و جوان بود  
فضل و تقوی و دانش بمر گش  
گوهری شایگان بود و افسوس  
چون ز دنیای دون بعد هشتاد  
سال مرگش حسام اینچنین گفت

### قطعه ماده تاریخ از استاد جلال‌الدین همائی

|                               |                           |
|-------------------------------|---------------------------|
| خاموش شد زباد اجل ناگاه       | الفت چراغ معرفت و تقوی    |
| از قدسیان علیک سلام‌الله      | قول سلام گفت و بجان بشنید |
| دیگر شود پدید معاذ‌الله       | چونان ادیب عارف دانشمند   |
| نه آزند مال نه حرص جاه        | وارسته از قیود علایق بود  |
| رامش فزای بود مالات‌گاه       | در گفت و گو حدیث روانبخشش |
| هم از فنون علم و هنر آگاه     | هم در کمال شعر و قلم چیره |
| کانجا بجز فرشته نیابد راه     | در خوی مردمی بمقامی بود   |
| نه قطب و نه امام و نه شاهنشاه | انسان کاملش بلقب خوانم    |
| جمعی زدوستان حقیقت‌خواه       | جستند سال رحلت او از من   |
| از ما بسرید ریشه الفت آه ۱۳۸۴ | باقرچو شد ز جمع برون گفتم |

این قطعه را جلال سنا کرده است  
از جان و دل هدیه آن درگاه